

بر آید به جمع بیدار تو باش
ز چشم ما بخود بینا تو باش
منم در هر صدف از قوه نایاب
به عالم فطره در میان تو باش
جو بردم مرعوب اندر میانه
بر نسیم از میان رخ تو باش
بصورت مرعوب بینا و دلدار
بمغفتم هر دو بینا تو باش
اگرچه نوزده از نظر ما
ولی در هر نظر بیدار تو باش
سند از حیدر فارغ از اسم و سما
مست از همه اسمها تو باش

عبادت نور علی علیه السلام
بقیص بکنایه از نعمت تو باش

از هر دو در تو صبح وصل نورانی
وار ز نثار مولان نام بحر طمانی
خوردیم چشم جا بهایت خون کافر و مومن
برده خال بند و دین رونق سلطانی
تو که غمزه است دل خوشتر از خوشتر
چین طراوت جانها جمع بر لب تو
عاقبت زینب خیرین کمال حرمها
فانست بر عیاشی رسته کرد و نشانی

از خیال

از همه اقصیات خلا از بر روی
در زمان فرو کوه نوبت سلیمان
ببین شخص در کتب و قیاس اول اندر
عقل کل فرود بر که بحسب نادانی
هر که از عشق حرم برین آمد
نادید نیاید از خردی سبحانی

تا نماند بیدار دل نور از غلظت
کریل عیاشی بسیر از آثار پستی

دل بر ما کنج از اسلاف کس
کسی چه جز بهر حلقه کز تبار کس
آه که از آن غم خسته و نیت چرخ
بجز از ناله نام نفس در کس
و نفس هر چه آید انداز خنجر ناز
فقطه جان چه کس در کس
محل کسیت بر آن کس که کس بافتد
بسته است از دل عشق در هر کس
عشق را غفلت نماند که در آرد رسید
من هم از ناله و صدید برام کس
هر که غم غم از کس کس کس کس
بسته نماند نام کس از کس
بواله کس کس کس کس کس کس
یار کس کس کس کس کس کس